





آگہ بھگت، درباری پیشدر بیان |
 کہ خواہ مخواہ یہ موصوفہ اندر آئی کہ یہ سب از حضرت
 مہین مرتب بہن سہروردیہ اعلیٰ و اوسر داد افنی کے مولفہ
 عالی نقہ خان۔

گنجینه‌ی ادبی و تاریخی ایران
کتابخانه‌ی ملی ایران

[illegible]

الملك الناصر

از مازندران که در آنجا در زمانه پهلوی پادشاهان

اذین و الین۔۔ ازیاتہ عارفانہ فیض، رستہ او
 الما الدین اودنی۔
 قسود ورامد۔ غریبا و غریب، وارید و غریب
 قیاد و رامد۔ دور سال و قریب سال
 قیاد و رامد۔ قریب و غریب، لامد و قریب

6

مفتی محمد رفیع الدین صاحب مدظلہ العالی

17

میرزا محمد حسین کتب و نقل شامل ہیں

۱- کتابخانه - ۲- بنام قریب محمد زاده - ۳- پند نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

ہفتہ نمبر ۱۰۰ - اواب والقباب و خاتمہ جلد



اتریش مولوی عبدالحامد خان شاگرد شایع سلمہ اللہ تعالیٰ و عمر فنیہ

غیر اس قیامہ آتشاں مارا آتشاں بوند رہن دعا سمار کما زلاتہ سار سمدیہ و رکستہ بدست

آوردہ کہ پدم ویکسور الزان اتان کا پھر مد و طائر روح مدھی عا الزمر کل اقصیہ آتشیہ او

بصر حق میلے است بتاواں و فضاں اسد کہ نا اہنڈم اہی بچہ اسرار و فوج استا کہ عابد ارضہ ہر ہر

کتاب مسطور و موصوف بہ آیت و حدیث مان اسانستہ در مو لا اسادی مکر می منظمی منجی حاجی حسن ملہان

حافظ کلام ربانی و رب المشرقین منشی بے بدل و شاعر بی لطیف مولانا و مولوی محمد نذیر حسین آبادی

مشہور رام پور تخلص رحاط و نذیر حسب اباسے شیخ کریم الدین احمد صاحب

کو توال مرزا پور کہ در قدر دانی عباد زبہ شناسی فضل و صلہ و سخاوت و بہاعت یشاں اند و رکینا

شرح کریم احاط المثنیٰ نوشتہ واد بلاغت لولہ اندا الحق کتابی سف لا جواب و تشریح ست و زبایاب اللہ اعلم بالصواب

سعدی است: النسب و جوار کرماندایم است یعنی ای کریم فاشده مدکر خبر است هیچ از او نمیدانم
 بخود و دیگران را جوراند نخل اگر خود به نعلی زمره بار نماید و دیگران را نمرند به کریم آنگاه و خود در آن بار
 و منت نهند لکن آنکه خود خورد و دیگران را جوراند و نه خورد و بداند تعالی بل تا که ای و نه
 و لباس و پوشش پاک است و دلش آن کریم است که با وجود بیکاری و کمکاری و فقر و نیاز و
 رسا است و بیخوش فرمود هیچ علیه الرحمه در کتاب مستطاب خود کسان قطعهای کریم را از این
 اگر در ساطع نوردار و در تان را کجای که محروم و نوله با و شمس از داری و چنانست که به از
 بخشودن یعنی رحیم کردن بدو که چون دانستی که لغت به چهار مذکوره بالا پس در یار و دوست کریم
 دیگر است و حیال کن که هیچ به اسم جامع و رفوا کتاب خود آورده که اگر تمام عمر سال را بگذریم
 نماید به انتهای رسد پس هیچ علیه الرحمه را شالو خود که عالمی به طلب یکسد و خداوند کریم بود
 طلبی طلب به بوره الحمد له در رب العالمین بیا موقت که طلب و خواسته از آن شخص آید
 بود و سخی و کریم باشد و پیش عالی بود پس در کسی که این چهار صفات نباشد نیز به سوال کردن
 از و موجب ذلت است زیرا که البسا کسان چنان هستند که صاحبان مفقود و لیکن سخی نباشد
 چنین میشوند که سخی اندر کریم نیستند و وقتی که کسار مجلس از آنها میگویند و میگویند که این
 نشان کرده سوال می نماید ایما منتظر و پرسش از وال سال بود و عصب بود و بداند و در
 و می رانند و زجر و ویج که ران می آرند و تمام بامیدهند ازین چهار صفت با بر و آنها بود
 ما و صفت چهارم کریم سخی باشند لیکن سبب است سخی خود و افق و لا اذن و بود
 جلال و علم و قدرت و سوره عظیم بهندگان تبسم مدانه که از من طلبی گاه و خواستار
 و از دگران طلب کنند زیرا که چهار صفات مذکوره بالا در ذل و اندیشه و لا شریک من عوان و در دگر
 اول مصدر و وجود بیان فرموده است که الحمد لله رب العالمین یعنی ای مردمان عالم و نه بهای
 اند پس تنها با خدا طلبید و از کس طلب نکنند پس که چه بخواهیم سبب که خود او در صاحب
 خصال کردند که شمل نشانند که خواست ما با او شمل شود و این بهیبه فرموده که
 بر و رتق از عرش او نش و رخ است و سخا و دلش و تمام عالم مشهور است پس بهای و بهای و بهای و بهای
 و لیکن وقت و اذن کسی را استن بداید و تمام لغت باسد بالو و در و بهای و بهای و بهای
 شده باشند و رون کسانید و است ازین خوف و استن میتوانیم بهیبه و در عالم بود و در است
 بسیار همراه است و بسیار از بهیبه و در دیگران خود را و چه که نمی تواند بهیبه و بهای و بهای و بهای

و حد رسیمانی باشد که از ششم غره ساکند و در ایشان وصفیای رقت مراقبه گرد و در آن
 پیچیده می شمعند و کمر و حدت هم یعنی کسند و حدت است که استغنیای اللغات و در
 بران قس طبع نوشته که کسند بدل خفت مرکب از خم و سد که کلمه نسبت است و آن رسیمانی باشد
 که در وقت جنگ در گردن حصم از او بجزود می کشند و بعد از بقیع اول و ثانی الف کسند و معروف
 است و نام قریه است از فراتی و امحال و در اینجا چشمه است که اگر چیزی در آن چشمه افتد و در طاق
 عظیم شود و بر تیر که اسید آدم را بکشد از دور در بی آرزوی نفس را گویند بکشدانی البرهان الف طبع
 و در غیای اللغات هو القصد یعنی آرزو و استیاض و میل نفس اماره نوشته است و هو
 بالمد یعنی خوف فلک یعنی فرقی که در میان زمین و آسمان است گویند و هو یعنی دوست داشتن
 و بجزو فرزند شدن مادر و شصت حالی و عصبی از عناصر اراده که ر کرده نارس است که انی المنتخب
 و درین شعر غرض از خواهش نفسانی و میل نفس اماره است و در کسند هو اخلافت بهانیه
 است و مضمون بیت است که شیخ علیه الرحمۃ تفسیر و زاری بخضر ماری غر احمد نموده مناجات
 میکند که ای کریم یعنی ای شهنشاه رحمت کس بر حال پر طلال و اندو گین مازیرا که من تهی می کند و هو
 خواهش نفس اماره هستم مرا از فیض نفس اماره نجات عطا کن و ربانی ده که لطفت ذات پاک تو
 متوجه بوده با طاعت و فرمانبرداری تو مصروف شوم و از ماسوی الله رو بگردانم و از نفسانیت
 نفس اماره برون آیم و الله اعلم بالصواب چون ذکر نفس اماره بمیان آمد پس لازم شد
 که بخواهم از انقسام انفس درین مقام تفهیم و انهام نموده و تفصیل تمام نقش ارقام ششم بآید و آنست
 که نفس الفتحین دم و آن حدب ششم است از راه بینی یا دهان برای زریج و تفریح قلب و دفع خارات
 از بهمان راه و این بود و حرکت یعنی را آمدن و فرو رفتن دم مجبور یک نفس باشد و جمیع آن افکار
 آید و نفس الفتح اول و سکون ثانی یعنی جان و روح و حقیقت شی و مسمی و عین هر چیز و مضمون جمیع
 نفوس و نفس آید و نفس در اصطلاح ششم است اگر چه در حقیقت همین یک روح است مگر چون به صفتی
 موصوف میگرد و مناسب آن صفت موسوم میشود و آن ششم نیست اول نفس اماره یعنی سخت امر که در فکر
 لذات مکر و بهر و حظوظ فانی و ممنوع کما قال الله تعالی ان النفس الامارة بالسور یعنی برائت نفس حکم
 کشفه غت است یازده بی و دم نفس اماره یعنی بسیار طاقت کننده خود را بوقوع معاصی سددت نور
 دل و این نفس صلا و اولاد را حاصل باشد ازین سبب او را الله تعالی جل جلاله مقتضی میگردانید که لا اثم
 بالنفس اللهم الله میگوید و خورم نفس اماره است کسند از معاصی شوم نفس اماره و آن از صفات ذمیمه پاک

حواصیل ایشان بسیار پیش میاید و صاحب حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند من لم یسئل الله لخصب عله یعنی
 هر چه که کسی خواهد و می طلبد از الله حاصل میاید و هم بواسطه آن میگوید که آن نفس بخیاال منده آمد که بسیار کسر
 میاید که نمی تواند و لیکن نیست میاید از این باعث حاجت سالکان خوبی را و کردن نمیتواند پس از چنین
 نیست نیست خواستن چه ضروری است بعد از فرمود ملک الود و ملک الود یعنی مالک روز جزا است ای پیش
 او خفته و بجا نیست. جنس همان بلند است که در و قنات است بندگان خود را محل با سه زر و سیم عطا خواهد
 فرمود و در اعماق رنگارنگ و شب های کوناگون خواهد دانست نیست آن خداوند کریم بسیار بلند
 است از اینها هر قدر بود چیز که خواستن ممکن نیست بجز اینها درین بعد از ادب و مکر آموخت
 که این سالک بندگان را که با من حاجت روائی ستان کرده باشم درین افتاده باشند و عبادت من
 کنند و عیال من - عمار و انگر و ام روگرداننده بدر و بگراں رو آورده به تعلیم و مکریم آنها مصروف
 میباشند و در راهی است افتاده و در فتنه مدوی طلبند پس این چنین غلام نکو آرام می باشند
 پس عمار را مید که جنس بگویند که ای یک نه پیدا یک نیستین یعنی عبادت تو خواهم نمود و در خواهم
 طلبید خواه حاجت ما را و کن و خواه کن بایان رو گردان بجز در تو هرگز نخواهم رفت و سوا می تو
 عبادت کسی نخواهم کرد و از من باز طور و مکر آموخت که عمار این یکصد که هر چیز که در دنیا خوب باشد در
 و خود من دانسته می طلبید چرا که بسیار اشیا جلال میباشند که نتوان آنها را درین خود بهتر می دانند و آن
 است و حقیقت بجز سعادتی نیست که میباشند پس نتوان این دعا خوانند یا ستید اینها الصراط المستقیم صراط
 الدین النعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین یعنی نما مارا راه راست آفاق که لغت کرده است
 تو را هم راه آفاق که را اما غصه نرسد و در راه مان که گمراه شدند یعنی آن حسن ما را ده
 که دران راه مستقیم باقیم ماند اگر در دنیا و می چنان مدد که دران دن مار با دیگر دو حسین و سانیب
 ما گردان که دران غصه تو را بایان باشد و راه ترا فراموشی غایم آسین یا رب العالمین که از او که
 فی تحقیق الاسلام فائده بداند که با سه موعده زائده اگر فاضل حروف مضموم با حروف شفعی
 که تیم و با و ق و آ و است و امع شود مضموم خوانند پس بگویند و بجا و پنجشای و بعد از
 و بود و باقی همه جا کسور است و زود یعنی همه جا کسور است قوله که هستم الخ کاف تعلیل
 زیرا که بدانکه شیخ روح مصرعه نامی را او با واحد سکلم آورده و نسبت حرص و هوا بطرف دیگران
 نباشد در نه بصیغه جمع هم میتوان گفت مصرعه که ما تیم یا بند حرص و هوا با اسیر
 قیدی که من در اصل خست بود چرا که معنی هم و صیغ و الخطا در و طاهر است و کمند

[illegible]

[illegible]

درین مقام روایت من الی اسما متدین شریک قال شتمه الا عارب سیکون انبی علیا مدم لقولون باخیر
 ما علی العبد قال حسن الخلق یعنی اسما من شریک روایت کرد که چندی از ارباب جبابه رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم سوال کردند من حاضر بودم عرض کردند ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بهترین چیزیکه از این
 حضرت سیده را داده شود چیست رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که حسن خلق یعنی یک عادت
 سوال اگر کسی اعتراض کند که در کتاب خود کلمات شیخ مضر باشد که حسن نکوئی ابدان کردن پنهان است
 که بد کردن بجای نیک مردان و در نسخه کتاب خویش در میان مکتوبین که سیدی را می دهد باشد چرا
 اگر مردی احسن الی من اسما به عکس انوثیت یعنی بگونه مردان درین بود و کلام شیخ علیه الرحمه مطابق مذهب و اصول
 متوفیق خدا اینک شتر اول که چون کل در کلمات است که نماید داد در میان حاکم دظالم است حاکم عدالت را
 لازم نیست که بر ظالمان ترجیح کرده را نماید که خرابی رعایا لازم است و کلیکه یعنی شتر ثانی که در پنهان
 در حق نفس خویش است اگر کسی ایدار ساد معاف کسی که کار مردان همین است لیکن حق غیر معاف کرد
 خلیفان حاکم از ظالم که در صورت بر بادی عالم است که رحم بزرگ ظلم و ستم است بر بعضی خداوند اعلم بالصواب
 هم تو اضع زیادت کند بجا را که از هر بر تو بود و راه را نش یعنی خنیدگی باطل که از آن فروتنی است بسبب ترقی
 نور است از بر تو افتاب حتی که از باطل بگذرید و دای چون ماه پیش آفتاب چرخد و تو اضع می کند
 کتاب نور از دای می نماید و از مشهورات است که نور القمر مستفاد من نور الشمس و کاف در معنی غلبه تعلیل
 است و معنی بیت اینک فروتنی موجب ترقی درج است برای اینک دلیل روشن است که بسبب مردان
 روشنی حاصل است هم تو اضع بود و دایه و سنی که عالی بود و بایه دوستی و شش ای تو اضع اصل و سبب
 دوستی مردمان میشود که بسبب تو اضع هر کس او را دوست دارد و بعضی تو اضع دوستی است از
 با آشنایان و باعث زیادتى محبت است از دوستان الحاصل تو اضع ضاع محبت است از این جهت که بانه
 است رتبه دوستی و صفت اشتقاق ظاهر است هم تو اضع که در اسرار تو اضع بود و مردان را طراز
 شش طراز کبیر یعنی آراش و جامه را گویند فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من تو اضع لایحه المسلم
 رفعة الله تعالی و من ارتفع علیه وضعه الله تعالی ای هر که فروتنی کند برای بزرگ مردمان خود و بزرگ اولاد
 الله تعالی بلند خواهد بود و هر که بلند می گردد بر بزرگ مردمان بسپن خواهد کرد او را حق تعالی مرد عام است ای وضع
 نمود هر مرد را لازم است و وضع ما احرا یان عالمی قدر را و حسب است معنی اینک تو اضع یعنی فروتنی هر مرد تو اضع
 کننده را بر بلند میکند و تو اضع برای سرداران عالمی قدر را و آراش و جامه هم تو اضع کند هر که هست آن
 نزدیک از مردم بزرگ مردی شش یعنی ارتکاب تو اضع می کند آنکه فرزند آدم علیه السلام است پس اگر از آن مردی

در بیان شرح کرامات
 در بیان شرح کرامات
 در بیان شرح کرامات
 در بیان شرح کرامات

عزیز خواهند داشت هم تو اضع مدار از خلاص و بیع که گردن از ان کشتی به توج ۴ شش و بیع یکسری اول و ثانی
 بهیضی افسوس و پیر بنده ای تو اضع را از مخلوقا افسوس و پوشیده مدار از محبت که گردن بلند شوی بیاخت
 آن مانع تیغ و شمشیر یعنی چون تیغ خمدی که صورت تو اضع است اعتبار نموده است اینقدر بر بندگی یاخته که بر سر
 به متکبر و بر کشتن حاد و پس اگر تو هم تو اضع اختیار خواهی نمود ترا هم زخمت و زبردگی حاصل خواهد شد حاصل همچو
 تیغ فروتنی و خمیدگی اختیار کنی تا بر سر هر کس که با سوزی و بلند مرتبه شوی و این فقط او را سبب جرات تیغ صلیت
 خمیدگی در اختیار خود ندارد هم تو اضع ز گردن فرازان گوشت که اگر تو اضع کنی شوی او است ۴ شش این شش
 و کسی را گردن کستی در سر است هر دو مال واحد دارند اگر مخترعنی اعتراض کند در صورتیکه موگرد نکند و گردن
 فراز است تو اضع از ویافتن محال است چرا که در سر کشتن از مایه فروتنی چه کار و اجتناب ضدین مشکل است جواب
 شش صلیت الرحمة میفرماید که گدایان و محتاجان خود نویسه فروتنی دارند اگر انجینی از گردن کستان و گردن
 بلند ان لطویر آید بسیار خوش باشد چنانچه در ستریم مضمون این متغیر اشاره به بیع و خل و بیعت اگر گرفته است
 یعنی تو اضع و فروتنی گدایان نفع دیگران نموده بساند بخت گردن بلند ان و سر کستان که اگر انیها تو اضع شش
 آیند فائده بخلایق لاحق شود و البته علم با اصداب و عنده ام الکتاب و رزمست تکمیر گوید
 نفوذ بالکماله متعاهم یکدیگر زینهار ای بسره که روزی زود منشا در آئی بسره شش خطاب عام است
 بشاگردان و فرزندان و طالبان و مریدان و بی است از کبر و عجب و غرور که فعل شیطان است یعنی
 تکمیر کن برگزای فرزند که روزی از دست نکر عاجز و پلاک شوی مثل دیگر متکبران که چگونه از دست نکر بخوار
 و ذلیل شدند نفوذ بالکماله منها غرور کن بر حال بد حال آنها که منجمه متکبر بر کجی شیطان علیه السلام دوم شد
 شوم فرود چارم فرعون بهیم با ان ششم قارون بهیم بخت نصرت ششم ابرهیم اول و حل و بهم آرزیت تراس
 و غیر هم من الملائنة و تو العین اینها روایت عن سفیان الثوری رضی الله عنه انه قال کل من صلیع
 شموه بر جی اغفر انما و کل معصنه من الکبر لا یجی اغفر انما لان معصیه المیس علیه الملعنه کان اصلا من الکبر
 و زنه آدم علیه السلام کان اصلا من الشموه از سفیان الثوری رضی الله عنه مروی است که تحقیق نفوذ
 بر گناه که او بشموه است آفریده خواهد شد و هر گناه که از کبر و غرور است آفریده خواهد شد زیرا که گناه علیه
 علیه السلام بود و اصلش از کبر و تقصیر آدم علیه السلام بود و اصلش از شموه است و ابیت کرد و عبید اللہ بن مسعود
 علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که داخل خواهد شد بهشت کسی که در پیش را بر فرود از کبر باشد
 و همچنین روایت است در صحیح مسلم در ترمذی سوال چه مرتبه است در نیک آدم علیه السلام با و بودنی اعفی و
 لا تقربا به الشموه فکلوا من الظالمین و کتب منی عنه شد پس از تو بر گردی گناهش بخور و دید و المیس

پادشاه پادشاهی تواند بر بندگان انصاف نمائی و منصف و عادل باشی چرا که انصاف موجب زناوست
 پادشاهت است و سبب پادشاهی سلطنت است هم مونسیر و ان عدل که در اختیار کنون نام نیکوار
 یادگار پیش نوشیروان نام پادشاه ایران است و در آن چند لغت است یکی نوشیروان دوم
 نوشیروان سوم زین روان و سر کخف یاد شد بدرا آمده است معنی آنکه هرگاه نوشیروان پادشاه
 عدل اختیار نمود تا آمدن نامس در دنیا سکی یادگار است - یعنی نام یک او در روزگار بسیار با فضیله
 هم در نامش عدل است آرام ملک - اما عدل حاصل شود کاملاً - استش یعنی از عدل و انصاف
 ملک و اهل ملک را آرام و آسوده است - هر که از عدل است - آن خود مقصد ملک و اهل آن هم
 جهان را با انصاف و داد و دل اهل انصاف را سعاد و آرامش از انصاف که از انصاف
 کنندگان انصاف نه این است همان ایضا - به انصاف آید و از عدل و انصاف است و از عدل و انصاف
 بلکه خوش و خرم و از که خوشی - از انصاف و انصاف موجب خوشنودی و از انصاف است و از انصاف
 سبب که بالاتر از عدل - کار نیاید - پیش معیار آنکه - کار نیاید - و از انصاف است و از انصاف
 پیش چیز نیست - از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است
 ای عدل افضل است از آن - از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است
 ای پادشاه نه از آن - از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است
 و در عدل و انصاف است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است
 پادشاه یا حاکم و یا هر که را فی نفسه خطا است - آنکه اگر بخواهد از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است
 است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است
 فعالی الکافرن هم الظالمون و در حدیثی است که الظالم ظلمات بودم و القیامه نور الیوم و الله اعلم
 القوم الظالمین و قوله تعالی و ما یفرح بها من هذه الدنیا و الاخری الا بالحق و الله اعلم
 ثابت است خدا و سر ظلم و ستم محفوظ دارد هم رعایت و نیکی از عین مدارا و عدل داد و دهان برادرش
 یعنی بر رعایا احسان ضرورت است و بر آوردن حاجت مظلومان لازم است هم حرابی زبیر از عین جهان
 جویستان خرم ز باد خزان - پیش یعنی بر باد و از بی انصافی می بیند جهان باسد با غن و تاز از باد
 خزان ای جهان گیلان غن و تاز از باد و ناهار است همیشه و در عین جهان از بی انصافی بر باد میگیرد و هم در حدیث
 ظلم در هیچ حال - که نور سجد ملک نماند زوال - پیش یعنی از انصاف است و از انصاف است و از انصاف است
 در آنکه سلطنت تو که مثل نور شمع است زوال نیابد بلکه ستم موجب زوال پادشاهی است

است برای ندانستن فهم این فیض با این اطلاق به حق گرفتاری نه در دام آرایش حواشی نفسانی دست زد
 شده از حیانه شراب از در حوص چنین نباته بسیار باق و در حوص و غلبه بدون متوکل انجلیس مردم خوان
 مقبول یکبوت جان تشو و بدل تن کردن و از حوص برکنار سوم کمر ضایع تحصیل مال که هم نمی گوید
 نباشد سفال و شش بعضی عمر را در حاصل کردن مال صرف و خرج کردند زانکه گوید در برابر خوف ریزه ها نباشد
 ای عمر گوید هست مال چون سفال است که سفلکان او را جمع میکنند پس ضایع کردن عمر در تحصیل مال کجاست
 دادن گوید هست در بای سفال سفال بصم پس جمله ریزه ریزه کوزه مسجوبی شکسته هم بر آکس کردن
 حوص او فساد و در خبر من زندگانی بیا و پیش ای بر کس که یقین دیگر نماند حوص او فساد و ال کس
 بود زندگانی خود را بیا و در خبر من زندگانی بیا و دادن مسجوب کامل است که سنا که خبر من را بیا و در خبر
 مردمی بیا و می پراشد با تمام از او آید و در این اقیانوس خوش زندگانی او را و این منی از کوفه
 حوص روح و روان بر باد و در این اقیانوس خاک بدست می افتد و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص
 از سنا اکثرها که در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص
 ملاک خود را و حال آنکه او سنا از حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص
 بندی که کلبان گوید و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص
 است بهر جهت و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص
 بایست آید و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص
 دیدگاه که هم نمی شود آخر گرفته و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص
 نیست مانند عاجزان که دل بشمار بماند و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص
 به چو خورشید ای رومی در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص
 مانند خرمکش یعنی چگونه اقیانوس زمین ۱۰۰ لادن از بر خود گوارا یکجایی که بهر حاصل است و این
 که کلب زرد و سواد می شده و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص و در حوص
 هم چو میکستی محنت از بهر مال بک خواب شدند تا کمان یا کمال پیش ای چو محنت رومی مال میکشید
 که مانگه خرمش و یا مال خواهد شد یعنی تحصیل الحمت بخش که آخر همه مال یا مال خواهد شد ای بهر خواهد رفت
 حوص خواهد گشت و غارت خواهد گردید هم چنان داده دل نقبش درم بهر هستی ز ذوقش نریم مردم
 شش ای پنهان دل نقبش درم داده یعنی عاشق نقبش درم شده که از لذت آن چشمنش ندانست
 آینه و لعل و در عبادت از بیات بجهل و درم است بدان و آگاه است که دل بدرم و آن دانه حوص را

فانعموا ووجوهکم وابدیکم الی المرافق وامنوا بر کوسکم وارجعکم الی الکعبین ودر دو صوچه فرض است شش
 روزه و دو صومعت که از پنج و شش روزه راس و هر دو یک است انگشت باقی سنن اندر او ای و الله اعلم بالصواب
 نماز از هر صدق بر پائیدار که حاصل کنی دولت پائیدار به نشانی نماز خدا از راه راستی قائم دارد و گزار
 او اگر یعنی نماز یک از راه صدق باشد و نهالی از شتابه ریا باشد بخوان زیرا که بسبب او حاصل کنی دولت
 خواه بد که مغفرت است جمیع تنفس تام منفعیل ظاهر است و اتموا الصلوة و اتوا الزکوة و لا تکنوا من الضالین
 و من ترک الصلوة مستورا فحقه کفر و غیر هم مبار آیات و احادیث متشابهه ناطق اند نماز چیزی است که موجب و غیر
 و پسندند اگر چه بجا و قرآن شریف نماز را یا فرموده است هم ز طاعت بود و روشنائی جهان که روشن ز نور شریف
 باشد جهان روشن ای طاعت در جهان مثل نور شده است در جهان چنانکه از نور شریف جهان روشن میشود از لایعات
 خدا ملک جهان منور میگردد و خاتم فایده من الرمز هم پرستنده آفریننده باشد و در ایران طاعت نشینند باشد
 نشانی بندگان کننده حق تعالی باشد و در محل بندگی گوشه نشین باشد یعنی هر دم خدا را یاد کن و در میان تنها
 نشسته بندگی خدا کن که در عزت گزینی و گوشت نشینی ندان محجب است نمیداند مگر آنکس که نوره او چشمه باشد
 هم اگر چه پستی کنی اعتبار به در اقامت دوست منوی شهر یار به نشانی حق پرستی کننده بلکه دوست پادشاه
 بسیار شایسته حق پرستی که افضل تربی است و اعتبار باید که در هم سرازیر بسبب بر سر گاری بر آید که جنت
 بود جای بر سر گاری به نشانی سر خود را از بسبب بر سر گاری بیرون آر یعنی بر سر گاری و خوف خدا را اختیار
 کن زیرا که جنت جایی بر سر گاری است قال الله تعالی عز وجل ان المقصین فی جنات و عیون بهد و شیکه بر سر گاری
 در باغهای همیشه و چشمهها باشند هم در تقوی میراث روان بر فروز که چون نیکان بخوان شود یک روز
 نشانی از بر سر گاری جباران جهان منور در دوس کن تا پیش نیکان نیک در روز شوی یعنی تقوی است
 روشنائی جهان است و هر که تقوی نشانی نیک در روز است ای حد تقوی است اصعب این فقر گردان حق
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و جمع است محمد صلی الله علیه و سلم استقی سائر با ملک العیم و انفس ملک یا کیم
 هم کسی را که از شرع باشد شعار بر سر سر را بیب روز شمار به نشانی شعار را با کسر جامه که در چهار متصل
 بدن پوشند آن جامه بالا را و نار گویند و نشان اهل حرب که یکدیگر را بدان شناسند و قطع دخت که نانی تقوی
 و اینچنین مراد از شعار خصلت و عادت است یعنی هر کس که با شرع شریف خود گزیند از آفات روز قیامت او را
 هیچ ترس و بیم نیست بین رتبه شریعت را که هر که عادت شریعت یعنی بیروی شریعت نصیب است او منقول
 خدا است و او را از بلیات قیامت هیچ اندیشه نیست پس بر مسلمان را لازم است که بیروی شریعت را
 شعار خود سازد و قد می بیرون از احاطه شریعت نمیداند زیرا که شریعت را مقدم دارد که ان الله اعلم بالصواب

سپاس نیست و مضره بانه مصداق این حدیث شریف است العجائب من الشیطار و الثانی من الجن
یعنی لشیرت لعجل از حاسب شیطان است و توقف و میانه روی از طرف رحمت است و در صفت
راستی هم دل راستی گرگی اختیار شود و دولت بهدم و بختیار پیش ای دل اگر صدق را
اختیار کنی بخت تو یار تو دولت تو بهدم تو گردد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الصدق یهدی
الی البیر و البیر یدل الی الجنة بدستیکه راستی را به یک بینماید و یکی راه میجاید به سوی جنت و بقر قال رسول
صلی الله علیه و سلم الصدق یخفی و الکذب یهلک و اسارت است لبوی آنکه گویند من المؤمن رجال صدقوا
هم نه سید بران راستی بهر سمنده که از راستی نام گردد و بلند پیش یعنی بهر سمنده آدمی از راست گویند
سرخورد این گزنی تا ندانند که از راستی نام آدمی مسعود و مریع مکتود ولس حاصل برابا که برگز
عادت در و عکوفی نیاموزد بلکه راستی پیشینه خود سازد و الادروع مصداق است به از راستی فتنه انگیز خفا که
حضرت ابراهیم خلیل الله علی سبنا و علیه السلام بعبیت میکنند سیاحت خود و مردود و مضر و مردود
بل مکه کعبه هم بهر شکست بنان را کلان تر بهما بس جانکه مصداق وقت با ساز و روح کوئی نمنا که در
والله اعلم بالعباب و عتده علم الکتاب هم دم از راستی گزینی صحیح و در به زار یکدیگر حمل گیری که از
مشش است اگر سب و اصبیح از افسس یعنی نمانند صبح اگر دم از راستی زنند از ظلمات صبح که در برب
اعمال است بهر سوی ای تاریکی چهل از تو صبی خواهد رفت که در را مطلق فرو گرداری چنانکه صبح
روشنی ای ایبنا و فتنه که صادق نموده و کادب را بسبب به تاریکی صبح کاذب بهر یکدیگر و بعد از این تاریکی
صبح صادق می برآید که در ان گمان تاریکی نمی ماند غرض از تاریکی برآوردن صبح صادق می گویند و قیام
جمل درخت چهل که نشنیده هم قرن دم بخیز راستی زینهار که در دار و حصلت نفس بر لب به پیش است
سواست راست به کوئی دمی بر صبا و در که کعبه را بر لب راستی راست را در بهرگی است که پیر را نام
راستی است از هر جهت و در جهت بسبب به راستی که هم به از راستی در جهان کائنات است که
طیس است و خازن است پیش ای در جهان بهر راستی گوئی کار است بهر راستی در و در را بهر
خازنیت یعنی در صدف بیج حراتی در کتاب است کلیمین مخفی در به راستی در و صفت کذب
هم کسی را که ناراستی کسب کار به کار و مخفی شود و سگار پیش است آنکس که کارش در و عکوفی است
در و صحت بر گز از عذاب خدا را نخواهد شد و مشک کار صلی صلی ماسه قال ان راستی و ایم عذاب الهام
مکانه بکند چون بهر ایشان را نه ای است در و در که بسبب در و عکوفی ایشان را نه ای است بهر ایشان را
که گردد و زمان در و در و چرخ ولس را بهر سمنده فروغ پیش ای کسی که زبانش عادت در و عکوفی باشد برگز

یکی بر پشت صلب و خرد و دیگر بر پورمان دلت و عصب و کسی را پارس مسرست و احدی جامه ابریشم
 در بر دارد هم یکی بنیو او یکی بالدار و یکی ماه اود و یکی کاسکار و شش اسب یک کس بی سامان ولی نوشته دیگر کس
 صاحب دولت است یک شخص بر مراد دل نرسیده و دیگر صاحب مقصد است یعنی کام و حاصل است
 هم یکی در غنا و یکی در غنا و یکی دلفا و یکی را انداختن ای بی می یعنی لو لکراست و دیگر در شرف است و یکی است
 و یکی ناقص است و دیگری مرده ای یکی زنده می ماند و دیگری می مرد و بقول کسی مصراع یکی میرود و دیگری
 همی آید عینا الفتح و الحمد یوم دیدن که اصرار غنی الصراح هم یکی تند رس و یکی اوان و یکی سال خور و یکی
 نوجوان و شش ای یک کس صحیح البدن و دیگر کس ناتوان و بیمار است و یک کس سیر و دیگری جوان
 است هم یکی در صواب و یکی در خطا و یکی در دعا و یکی در دعا و شش اسب یک کس کارمند و دیگری
 خطا می نماید و یک شخص جو اشکار و دعا از نگاه گیر است و دیگری در دعا بازی مصروف است که مردم
 در و رتق و غشیره و رور و مکر و دعا و غلظت گندم کایاں جو فروش می نماید و بقدر یک جو هم تاثیر دارد و کسی
 را فال نامه دیده خیر علم غیب مرده و نفوذ باله معنا و دیگری را نفوذ بی تیر نوشته مرده و دلقوس و غیره از اینها
 می طلبد و می خورد پس صورت اوقات سیر نمودن دعا از ان و دعا سب هم یکی تنگ کرد و تنگ
 اعتقاد و یکی مسرور در محض و فساد و شش ای یک کس بیک عمل و بیک اعتقاد است و دیگری
 عرق دریای فساد است یعنی نافرانی حق تعالی میکند و هم در خلق فساد می اندازد هم یکی تنگ خلق
 و یکی منغم و یکی بر دار و یکی تنگ جو است و شش ای یک کس تنگ عادت که با خلق بر می آید
 و دیگری سخت فکر با مردم بخشنی منس می آید و دیگری بر دار که سب بر کس برداشت میکند و یکی تنگ
 گفته که با دنی امور برای جنگ باله در دنیا ایسود و آناه فساد و مسگر و هم یکی در تنم یکی در عذاب
 یکی در مسعت یکی کامیاب و شش اسب یک کس در نار و غیب است و یکی در سختی و بنا
 اگر قمار است و یکی در رخ و محنت است و دیگری مراد است هم یکی در حمال و جلالت اسیر
 یکی در کمند و او است اسیر و شش ای یک شخص در سوزن زگی ام کرده و سردار است و دیگری در
 کمند آفات قندی است هم یکی در گلستان است مفیم و یکی با غم و سرخ و محنت ندیم و شش
 ای یک در باغ آرام فقام گفته است و دیگری با غم و سرخ و محنت قریب است ای بنشین محن
 است هم یکی را برون رفت زاندازه مال و یکی در غم نال و خرج عبال و شش ای یک کس را
 مال از حد اندازد بدست فساد و دیگری کس در فکر نال و خرج عبال و اطفال است خرج بحیم عری
 عیال با کسر زن و فرزند هم یکی چون گل از خمی خنده زنی و یکی را دل آزرده خاطر حسرت

حصه اند بلامناغه با خذر موت معروف اند و نمیدارند که این مثل او را بسیار است یعنی اولیایان که خرج
 خود از اینان میکنند اینچنین نمیدانند که این موت مساوی است که از موت چندگان نمیکند و الا هم حفظا من
 اخذ الرزقه و منوع امید از مخلوقات هم از این پس مکن بکس بر کارا و که مال زحمت بر آرد و بار
 شش اسی بعد از نیکو دیدی حال یکچنین و کیفیت دیگر است بیاس پس و بر صورت اعتماد مکن بر دنیا
 که محض بی ثبات است چنان میشود که ناگاه از جان تو بلا کی بر آرد بچنه جان ترا هلاک سازد پس لازم
 است که پیش از مردن تارک دنیا و مایه شونی بخدا رجوع کنی و مایه بخت هلاک هم مکن بکس بر کارا و
 که شاید نصرت نبائی مدد و شش اسی بر لشکر بسیار اعتماد مکن اتفاق است که اگر از تأیید الهی مدد نشو پس
 لشکر چه کار خواهد آمد هم مکن بکس بر کارا و چهار و ششم که پیش از تو دوست و بعد از تو هم دشمن است
 اعتماد بر کشور و مرتبه و لشکر و دولت مکن زیرا که این همه قبل از تو نبوده و پس از تو نیز نخواهد بود پس دل
 میند بچنین بی وفای شش هم بختیست فاضل شخص هم مکن که بدی از یار نیک یعنی رود از تخم بد باریک
 شش اسی بدی مکن که بدی بینی از یار نیک و صلاح بچنه یار نیک تو بدی خواهد شد اگر تو بدی خواهی نمود و یار
 که از تخم بد باریک برگزیده نمی شود هم قی بسیار با دشمنان سلطان است و بسیار با دشمنان کسورستان
 شش این استقامت که کردن از قطع نمیدانند اسی بسیار با دشمنان که دارند سلطان لستان بودند
 و یار با دشمنان که بلا کسور مدد مساند کردن لشکرش بسیار مردان چشمه شش
 اسی بسیار با دشمنان لشکر مکن و بسیار شیر مردان چشمه مردان چشمه شش
 بچنه مردان سب و در اصل سب شیر او مرکب است از بچنه شش مردان شش آمد و بچنه اگر بچنه
 شش مردان بسیار در میان شش آمد و بسیار از دشمنان جویند و شش اسی بسیار با دشمنان
 دارند و بسیار از دشمنان دشمنان و در شش آمد و در شش آمد و در شش آمد و در شش آمد
 ریجان است در غایت سبزی و فوسوئی که آن را از رنگوش گویند و در شش آمد و در شش آمد
 که از اقسام سرو است هم بسیار با دشمنان کامگار و بسیار سرو قد و بسیار با دشمنان ای بسیار
 کسان نامور و بسیار کامیار اند و بسیار سرو قد و بسیار با دشمنان دارند و در شش آمد و در شش آمد
 از هر دو طرف کذا فی القاموس هم بسیار با دشمنان فاضل و بسیار با دشمنان آراسته و شش اسی بسیار
 خوب و جوان و بسیار نوکتی و بسیار با دشمنان شده هم که در دین پر این بچنه که کشیدند سرو گردن
 خاک و شش یعنی اینچنین کسان مذکور بالا آخر الامر پر این و لباس عمر و زندگانی را چاک کردند و در
 گریبان خاک اسی بکشدند از آنها یکی هم نمانده و نشان نشان کسیرند و دیده پس بر ملتفت و شش آمد و در شش آمد

مفرد و مباحث که هیچکس از اهل حق نشنیده و احدی نخواهد شنید هم چنان خرمین عمر سان بند باد که هرگز کسی از
 متانی نداده و پیش اسی آنجهان خرمین زندگانی آنها خراب و بر باد شد که هرگز کسی از ان نشانی نداده و این گنایم
 به مقفول و انجیر شدند و مجهول العلالت گشتند هم مندرل برین منزل جانستان که در وی زینبی دل شاد
 ش اسی در صورتیکه حال چنین است پس دل مندر برین مکان جانستان زندگانی را با احدی را بادل حشر
 زینبی بهر عجب حدیث شریف که الدنیا ساعته نعیس فیما راحه هم مندرل برین کافح حرم چاه که سس باردا
 اسمانش بلا پیش اسی دل برین محل خوش بود که کنا از دنیا است مندرل که از آسمان برونیسا
 بلا می بار دایم حوادث فلکی بر دنیا می آید هم شبانی ندارد و جهان اسی سپهر به بقدرت سیر عمر روی اسیر
 مشن رشتاقی با می تنگبر است و نگره و عزیز لطف افاده اسفراق میکند یعنی مع شبات نمیدارد و جهان اسی
 پس در غفلت عمر در ادرال اسیر هم کن تکبر بر ملک و فرماندهی که ناگه جو فرمان رسد جهان بهی پیش
 بفرجه اگر مرسته سلطنت هم بر احوال باشد برومی اعتماد کن که آن هم مانع اجل نیست اسی اعتماد بر ملک
 و حکومت کن زیرا که ناگهان چون حکم خدا رسد جهان بهی هم مندرل برین دیر یا پادار و رسد دی روز
 یکس سخن یاد دارد پیش اسی دل برین دیر یا پادار و رسد دی روح که صفت کریماست بهی یک سخن یاد
 که این سخن خزانده بهی نیست باست و الله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب

تاریخ تصنیف شرح کریما معنی و بریکتا از فقیر مؤلف

<p>بی تفریح روح سعدی شیرازی حافظ نو ششم شرح و لکنش و بریکتا نام او کردم صجب و نادر و نافع نهایت سودمند آمد خدا از لطف خود بخشید این نعمت باین عاجز طفیل سید ابرار بر و ششم نشین ساخت چه و مضمت سازم و لیکن باده فرتبه گویم دل بر طالب معنی زو سفش میر و جنیک صد دانه قدر این گوهر چرم دبی بهر باشد بفر سال تا بخشش شد خواص بحر حق</p>	<p>کساوم از کریما پرده با سس راز اسی حافظ بتوفیق خدای بے نیاز و آزا سس حافظ که دارند اهل دین بر نکته و لبس نازا سس حافظ که کرده بر خلافت باب رحمت باز اسی حافظ ز انجام مضامین طائر شمسار اسی حافظ که نمرجی نیست الا شاهد طراز اسی حافظ چه معنوا که شرم لبسوز و ساز اسی حافظ سنا سعدی این در عاشق جاننا ز اسی حافظ حقیر از بانف عیبی رسد آزار اسی حافظ سنه ۱۲۹۰ هجری</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

گلستان حکیم قاتلی بحجاب گلستان حضرت سعدی
انهمی طرز و روش کی منتهی حکیم قاتلی المروفت به سبزه
جیب شیرازی -

بهارستان جامی بحجاب گلستان ایضا از ملا
عبدالرحمن جامی -

خارستان محشی - کیمیا اسباب السعیم من
هم چاره گلستان بهر سوره بابین معذنه ملا عبدالرحمن
ذاتی -

اصطلاح الاقلیاء - اسرار الیوم و لیل و یوم و لیل
مصلحین اتقا و اتقا بهر ایام اهل الیوم و لیل و یوم و لیل
بر حضرت شیخ فرید الدین گنج -

اخلاق محمدی - تفصیل احوال و سیرت و کرامات
باب بن معذنه و لیل و یوم و لیل -

صباح الوداع - ترجمه از فیض شمس بر بکره بانی
الاصول و الفنون اهل تهریف ترجمه حضرت محمد و اکاشانی
صبح الوداع - با سیم نایخی حکایات نصائح
معذنه شیخ کمال الدین -

سعد بن سید و صمد - تقاضای حکیم و چاره سائل سلی قلم
بایت خود خط -

۱ - رساله سعادت نامه - رساله خواجہ عبداللہ انصاری

۲ - رساله شرح الملوک - رساله از صاحب انوارین -

۳ - رساله پرتیبه المؤمنین الی سلسله الصالحین نادر کتاب
منتهی ابوابی مولی بن الدین مشہدی -

طالع رب شیدی - روزگار تندر و تصوف از شاه
ب علی کاکوردی -

سرور العباد - شرح قصیدہ بابت عارفانہ
جیدہ کافہ منہ -

پند نامه - طالع - نصائح روزگار انصاری - معذنه
شیخ فرید الدین عطار -

کیمیا حست معذنه - بهر ایام و لیل و یوم و لیل
معذنه امام حمزہ غفرلی رحمة اللہ -

اخلاق و طالع - تثنی معذنه ملا ابوالدین و لیل
اخلاق و طالع - معذنه شیخ نصیر الدین طبرستان
اخلاق و طالع - شیخ - ورنه انداز ملا رحمت
کاشانی -

گلشن اسرار - روزگار و کیمیا بیان معذنه
انور علی -

محی با پیش - اسباب الیوم و لیل و یوم و لیل
معذنه حضرت امام -

کتاب الیوم و لیل - ترجمه از فیض شمس بر بکره بانی
الاصول و الفنون اهل تهریف ترجمه حضرت محمد و اکاشانی
صبح الوداع - با سیم نایخی حکایات نصائح
معذنه شیخ کمال الدین -

۱ - جلد - سیرت و سیرت و کرامات و کرامات
یار محمد و جیب از شاه حضرت -

۲ - جلد - تالیف شاه عبداللہ -

۳ - جلد - تالیف شاه عبداللہ -

مع جلد - رساله روزگار و طالع -

و جلد - رساله طالع و طالع -

کیمیای عرفان - بفتہ طالع ایل تصوف معذنه
حضرت شیخ فرید الدین عطار و جیدہ کاشانی

